



مقاله



صدیقه وسمقی

اعتراف باشکنجه!

اشاره: بند ۲۳ قانون اساسی، شکنجه را به طور مطلق ممنوع کرده است. همچنین بند ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی، صراحتاً اعلام می‌کند اگر کسی متهمی را به زور مجبور به اقرار کند محکوم به قصاص، پرداخت دیه و شش ماه تا نوبه سال زندان می‌شود. ضمن این‌که دو ماده از مواد بیانیه جهانی حقوق بشر که ایران آن را پذیرفته، به طور مستقیم به «منع شکنجه» اشاره دارند و در مذاکرات خیرگان اول قانون اساسی هم که بحث شکنجه مطرح می‌شود، موافقان منع مطلق شکنجه به این استناد می‌کنند که اسلام شکنجه را قبول ندارد، اما هیچ‌یک از مخالفان، منطبق اسلام را مطرح نکرده و ادعا می‌کنند ممکن است باند جنایتکاری باشد که نیاز باشد اطلاعاتی از آنها گرفته شود و قاتل شهید مطهری را مثال می‌آورند.

بر اساس رویه‌های جاری چه پیش و چه پس از انقلاب در کشور ما و در جامعه‌های شوپور مدرن چون آمریکا استدلال‌هایی می‌کنند و می‌گویند برای نجات جان بسیاری از انسان‌ها، اگر متهمی را که در دست ماست بزنیم و شکنجه کنیم و اسلحه‌هایش را کشف کنیم بسیاری نجات پیدا می‌کنند. یکی از فقها در سخنرانی در اوایل انقلاب به این اشاره کرده و گفته بود من در اوین رد کابل را دیدم، اما کار خوبی کرده بودند، زیرا چندین اسلحه‌خانه کشف شد و بسیاری نجات پیدا کردند. پیش از انقلاب هم می‌گفتند اگر برای اعتراف‌گیری می‌زنیم برای این است که بسیاری نجات پیدا کنند، یعنی قرآن نشان می‌دهد فرقی عضو حرکت مسلحانه یا یک شبکه سیاسی است، اما خودش اعتراف نمی‌کند، پس باید او را بزنیم تا اعتراف بگیریم. پس از انقلاب می‌گفتند اگر قاضی به یقین برسد که فرد دروغ می‌گوید و انکار می‌کند، اما اطلاعاتی دارد او را به هشتاد ضربه شلاق محکوم می‌کنند، اما این شلاق‌ها را به یکباره نمی‌زنند، بلکه در هشت نوبت می‌زنند. گرچه ظاهر تعزیر است، اما عملاً نیت پشت آن شکنجه به منظور اعتراف است، در مورد جرایم غیر سیاسی هم برای نمونه اگر سارق دستگیر شود او را به درخت اعتراف می‌بندند تا به سرقت خود اعتراف کند.

در آمریکا ال‌گور معاون سابق ریاست جمهوری آمریکا مقاله‌ای درباره عراق نوشت که ترجمه آن در ویژه‌نامه عراق چشم‌انداز ایران هم منتشر شد. و گفت پوش هم رئیس جمهور است و هم فرمانده کل قوا، از آنجاکه رئیس جمهور است باید به قانون اساسی عمل کند و شکنجه در قانون ممنوع است، اما چون فرمانده کل قواست می‌گوید وقتی یک گردان من در معرض ترور ریسیم و تهاجم قرار گرفته، من شکنجه می‌کنم و اطلاعات می‌گیرم و نیروهای خود را نجات می‌دهم. در ایران مجلس ششم دستاوردی در زمینه منع شکنجه داشت به نام «منتشور حقوق مدنی» که توسط قوه قضاییه ابلاغ شد. گویی تمام دنیا با این امر مطلقاً ممنوع درگیرند. اما منع شکنجه چه مبنایی در نظام و اسلام دارد؟ آیا امنیت یا حتی شرایط جنگی می‌تواند بر منع شکنجه محدودیت ایجاد کند؟ آیا می‌توان ادعا کرد یک نظام قدرتمند و متکی به مردم شکنجه می‌کند؟ آیا می‌توان متهمی را که نگران جان خود است برای جلوگیری از دروغ گفتن، تعزیر یا عملاً شکنجه کرد؟ جایگاه بازجویی و قضاوت چیست؟ آیا زندان انفرادی شکنجه است؟ اساساً شکنجه سفید چیست؟ این نکاتی بود که با پژوهشگر مسائل فقهی، دکتر صدیقه وسمقی در میان گذاشتیم. ایشان با حوصله به این موارد پاسخ داد که با انجکی تلخیص در پی می‌آید:

<p>در برابر یک جرم می‌دانستند. به طور کلی شکنجه یعنی آزار و اذیت انسان به هر شیوه‌ای بدون استحقاق، یعنی کسی مستحق تحمل این آزار و اذیت نباشد و جرمی مرتکب نشده باشد و اگر بی دلیل متحمل آزار و اذیتی شود، شکنجه است. ما نه تنها در اسلام، که در همه ادیان، چنین مجوزی نداریم که کسی بدون استحقاق مورد آزار و اذیت قرار بگیرد. نه تنها در ادیان که در میان جوامع مشرک و کافر هم شکنجه مرسوم نبوده، بلکه اگر مواردی از</p>	<p>در طول تاریخ هیچ گاه شکنجه را تجویز نکرده است و من جامعه‌ای را سراغ ندارم که انسان‌ها شکنجه را مجاز دانسته باشند. معمولاً انسان‌ها شکنجه را همواره از مصادیق ظلم دانسته‌اند و شکنجه‌گران را ظالم خوانده‌اند. البته ممکن است امروز قوانینی را نقد کنیم و آن قوانین را خشونت‌آمیز تلقی کنیم مانند سنگسار، اما در روزگاری که این گونه مجازات‌ها وضع شده بود هدف آنها شکنجه نبوده است، آنها با توجه به فرهنگ آن دوره، این را شکلی از مجازات</p>	<p>شکنجه در تمام مکاتب حقوقی منع شده است، به قوانین پیش از اسلام هم که بنگریم در خاستگاه اسلام و در دوران جاهلیت هم شکنجه مجاز نبوده، چون عملاً شکنجه هیچ مبنایی ندارد و حتی انسان‌های بدوی که قوانینی را به صورت بسیار ابتدایی در جوامع خود داشتند و معتقد بودند که می‌توان کسی را آزار داد به «مجازات» محدود بوده است؛ یعنی مجازات فقط برابری جرم رواست و خارج از آن در هیچ جامعه‌ای عقلاً و اخلاقاً جایز نیست. انسان رسماً</p>
--	--	---

شکنجه وجود داشته به صورت غیر معمول بوده که مورد قبول و پذیرش عموم مردم نبوده است. در قرآن آیات متعددی وجود دارد که منکرین، مشرکین و کافران انبیا را تهدید به رجم کردند و گفتند اگر از این ادعای خود باز نایستند، آنها را عذاب می دهند. این تهدیدها نسبت به کسی بود که مبانی اعتقادات آنها را به چالش کشیده و زیر سؤال می برد، یعنی اگر شکنجه در آنجا معمول و مرسوم بوده دیگر کسی را تهدید نمی کردند و معلوم است که این امر غیر متعارف بوده است. مانمی توانیم نسبت به کسی که تنها متهم است و دلایل کافی علیه او نداریم، ظلم کنیم تا به حقیقتی دست یابیم، این تناقض آمیز است. هدف ما از اجرای قانون و مجازات مجرم، برقراری عدالت و ایجاد امنیت است، حال اگر به کسی ظلم و اجحاف کنیم و بدون استحقاق او را مورد آزار و اذیت قرار دهیم، خلاف عدالت و خلاف آن چیزی است که می خواهیم نتیجه بگیریم، از این رو می گویم شکنجه توجیه و مبنای عقلی ندارد و اسلام هم با آن مخالف است. شاید در جایی صریحاً ننویسند که اسلام مخالفت خود را نشان داده باشد، اما سبک و سیاق احکام اسلام نشان می دهد مخالف این است که شخص متهم مورد آزار، اذیت و مجازات قرار بگیرد. اگر تمام کتاب های فقهی را بخوانید و احکام مربوط به حدود و قصاص را مطالعه کنید می بینید که (اگر چه تمام آنها برگرفته از قرآن نیست و توسط پیامبر اسلام هم وضع نشده، اما اینها به اسلام منتسب شده است) هیچ مجوزی صادر نشده تا انسانی که جرمش ثابت نشده را بتوان مجازات کرد، زیرا یکی از مصادیق ظلم این است که تاجرم فرد ثابت نشده او را مجازات کنیم. حتی زدن چند سیلی، چند روز بازداشت کردن و در انفرادی قرار دادن و شکنجه های فیزیکی و روانی، برای این که جرم کسی را ثابت کنیم از مصادیق بارز ظلم است.

در کتاب های فقه و احکام فقهی برای اثبات هر جرمی به شاهد نیاز است و این جرم باید به واسطه شهود یعنی بینه یا با اقرار شخص اثبات شود و همه جا هم تأکید شده که اقرار

اگر با اکراه باشد قابل پذیرش نیست و به واسطه چنین اقراری نمی توان جرم را ثابت کرد و به تبع آن شخص را مجازات کرد. این اکراه هم هر چیزی می تواند باشد حتی یک تهدید ساده یا شکنجه فیزیکی، زندان، بازداشت و به طور کلی هر چیزی که اکراه و اجبار نامیده می شود. به هر حال روشن و مشخص است شخصی که تحت فشار به هر شیوه ای قرار می گیرد، ممکن است به هر چیزی اقرار کند و جرمی را بپذیرد که آن را مرتکب نشده است و این با هدفی که ما از اجرای قانون داریم (رسیدن به عدالت و امنیت) تناقض دارد.

در آیه ۴ سوره نور آمده: **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدوهم ثمانین جلده و لا تقبلوا لهم شهاده ابدأ و اولئک هم الفاسقون** کسانی که به زنان عقیف و پاکدامن تهمت می زنند و برای ادعای خودشان چهار شاهد نمی آورند، باید مجازات شوند. مجازات آنها این است که هیچ گاه شهادت اینها مورد قبول نخواهد بود، چرا که از عدالت ساقط می شوند. کسی که به دیگری مثلاً زنی تهمت نابکاری می زند و شهادتی برای ادعای خود ندارد شهادت او مورد پذیرش نخواهد بود، **فاجلدوهم ثمانین جلده** به علاوه باید

شکنجه در تمام مکاتب حقوقی منع شده است، به قوانین پیش از اسلام هم که بنگریم در خاستگاه اسلام و در دوران جاهلیت هم شکنجه مجاز نبوده، چون عقلاً شکنجه هیچ مبنایی ندارد موارد بسیاری وجود دارد و از سیاق آیات به دست می آید که نمی توانیم از این مبانی انسانی، عقلی و اخلاقی خارج شویم و اگر شدید ظلم به شمار می آید. اگر به کتاب های فقهی مراجعه کنیم برای هیچ جرمی یک شاهد کافی نیست، البته برای بعضی از ادعاها مانند مالی یک شاهد همراه با قسم در منابع فقهی آمده است، ولی اثبات جرم حداقل به دو شاهد نیاز دارد. آنچه در منابع فقهی آمده مبتنی بر قوانین، آداب و سنن معمول و جاری در زندگی

هشتاد ضربه شلاق بخورد. در کتاب حدود و بحثی به نام «قذف» است که به معنای نسبت دادن عمل زشت به کسی است. اگر حتی اهنسان حرفی بزند و کسی را با این حرف برنجاند، باید مجازات شود چرا که ظلم کرده است. در آیه ۱۵ سوره نسا می گوید: **زنانی که مرتکب فحشا می شوند، در صورتی که شما ۴ شاهد دارید (خطاب به شوهران آنان) می توانید اینها را در خانه حبس کنید تا این که یا بپذیرند یا دست از کارشان بردارند.** نشان دهنده این است که اگر کسی برای اثبات عمل خلاف زنش، ۴ شاهد ندارد اجازه ندارد نسبت به او اقدامی کند و حتی اجازه ندارد او را در خانه حبس کند. چه برسد به این که او را بزند و شکنجه و یا آزار و اذیت کند، پس به طریق اولی رفتارهای دیگر هم ممنوع است. توجه داشته باشید که این آیات خطاب به مردمی شده که رفتار آنان بسیار خشونت آمیز بوده و بویژه نسبت به زنان بسیار ظلم می کردند. بسیاری از آن مردم گمان می کردند که اگر زن مرتکب عملی ناپسند شود شوهر حق دارد هر گونه که بخواهد او را مجازات و توبیخ کند و حتی او را بکشد. در چنین شرایطی قرآن چنین مردمی را دعوت می کند به این که برای هر ادعایی باید سند و مدرکی محکم و قابل قبول وجود داشته باشد. به علاوه پس از اثبات ادعا فقط می توان متناسب با جرم شخص را مجازات کرد نه هر گونه که مدعی بخواهد، چرا که مجازات نیز خود برای شکنجه و آزار وضع نشده و همواره هدف قانونگذاران از وضع مجازات جلوگیری از وقوع جرم و متنبه ساختن انسان ها بوده است.

موارد بسیاری وجود دارد و از سیاق آیات به دست می آید که نمی توانیم از این مبانی انسانی، عقلی و اخلاقی خارج شویم و اگر شدید ظلم به شمار می آید. اگر به کتاب های فقهی مراجعه کنیم برای هیچ جرمی یک شاهد کافی نیست، البته برای بعضی از ادعاها مانند مالی یک شاهد همراه با قسم در منابع فقهی آمده است، ولی اثبات جرم حداقل به دو شاهد نیاز دارد. آنچه در منابع فقهی آمده مبتنی بر قوانین، آداب و سنن معمول و جاری در زندگی

مسلمانان اولیه است، یعنی آنان نیز عقلاً توجه داشتند که تاجر می‌تواند ثابت نشود نمی‌توان شخص را هر چند متهم باشد مجازات کرد و آنان نیز در اثبات جرم متناسب با شرایط علمی و فرهنگی جامعه خود دقت‌هایی را به کار می‌بردند.

به‌طور کلی هر عملی که بتوان پس از آن نام شکنجه گذاشت عقلاً و شرعاً ممنوع است، مگر این که رفتار و عملی را عرفاً شکنجه ندانیم که آن هم به تشخیص یک نفر یا قاضی، رئیس‌جمهور، رئیس قوه قضاییه و... نیست، بلکه به تشخیص عمومی نیازمند است، اما اگر حکومت یا تشکیلاتی به نقطه‌ای برسد که گاهی برای تأمین امنیت مرتکب شکنجه شود نشان‌دهنده ضعف او در برقراری امنیت است و این که می‌خواهد راحت‌ترین راه را انتخاب کند، یعنی می‌خواهد با آزار و اذیت دیگران به امنیت برسد. من بین اینها تناقض جدی می‌بینم، اگر شکنجه در جامعه‌ای هست شاخص خوبی برای نشان دادن این است که در این جامعه ناهنجاری وجود دارد. جامعه‌ای که شکنجه در آن به هر دلیلی و با هر توجیهی اعمال شود در آن امنیت وجود ندارد، زیرا هیچ کس نمی‌تواند از شکنجه در امان باشد. این نشان می‌دهد که دستگاه‌های امنیتی، اجرایی و قانونگذاری در این جامعه ضعیف هستند، در حالی که اینها می‌توانند روش‌های دیگری را برای جلوگیری از جرایمی که احتمال می‌دهند واقع شود و یا برای شناسایی مجرمان به کار گیرند. برای شناسایی مجرمان راه‌های دیگری باید یافت، اگر یک دستگاه قضایی و یا پلیس فردی را شکنجه می‌کند تا از او اقرار بگیرد که مجرم است، نشان می‌دهد شکنجه کنندگان دارای مدارک کافی برای اثبات جرم آن فرد نیستند.

در این صورت حق چنین کاری را ندارند و این خود ناامنی ایجاد می‌کند، زیرا امنیت آن است که جان و مال و آبرو، شغل و همه حقوق مردم از هر تعرض و آسیبی در امان باشد و حکومت موظف به ایجاد چنین امنیتی است. اگر حقوق انسان‌ها با حدس، گمان و ظن مورد تهدید قرار گیرد امنیت مخدوش می‌شود. هدف از توسعه دستگاه‌های قضایی، امنیتی و پلیسی ایجاد

شکنجه یعنی آزار و اذیت انسان به هر شیوه‌ای بدون استحقاق، یعنی کسی مستحق تحمل این آزار و اذیت نباشد و جرمی مرتکب نشده باشد و اگر بی‌دلیل متحمل آزار و اذیتی شود، شکنجه است

ما نمی‌توانیم نسبت به کسی که تنها متهم است و دلایل کافی علیه او نداریم، ظلم کنیم تا به حقیقتی دست یابیم، این تناقض آمیز است.

امنیت بیشتر از یک سو و جلوگیری از ایجاد ناامنی با استفاده از روش‌های علمی بوده است. اگر قرار باشد همچنان از روش‌های غیر علمی و پدوی استفاده شود چه نیازی به وجود این دستگاه‌هاست. اگر کسی دارای اطلاعاتی باشد هم باید راه‌های دیگری برگزینند تا به نتایج احتمالی برسند و شاید هم نرسند، زیرا قرائن کافی نیست، اگر کافی بود با استناد به همان می‌شد اتهام فرد را اثبات کرد، اما وقتی کافی نیست نمی‌توانیم این اعمال را انجام دهیم و شکنجه کنیم تا راه خود را برای رسیدن به حقیقت نزدیک کنیم. در این صورت پایه نتیجه مورد نظر خود می‌رسیم و یا نمی‌رسیم، اگر به نتیجه برسیم با رفتار و اعمال ظالمانه رسیده‌ایم که تبعات خود را دارد و خواسته‌ایم راه خود را برای رسیدن به نتیجه آسان کنیم، اگر نرسیده‌ایم مرتکب ظلم و ناامنی در جامعه شده‌ایم که تبعات بسیار مخربی در جامعه دارد. در هر حال فوایدی که احتمالاً ممکن است در برخی موارد مترتب بر شکنجه باشد بسیار کمتر از زیان‌های مترتب بر آن است.

فقه‌ها در مسئله حدود که مجازات بدنی و فیزیکی است به قاعده‌ای به نام «درء اعتقاد دارند». به این معنا که اگر کوچکترین شبهه و تردیدی در اثبات جرم در حدود وجود داشته

باشد، مجازات ساقط است. به عبارت دیگر اگر شواهد و قرائنی علیه متهم وجود داشته باشد، اما کوچکترین تردیدی در آن وارد شود قاضی نمی‌تواند حکم به مجازات کند. بدیهی است که همین قاعده جدباً با شکنجه منافات دارد. در شکنجه تلاش می‌شود متهم تحت فشار اقرار به جرم کند، در حالی که دیدیم در جایی که حتی شواهد و مدارکی علیه متهم وجود دارد با کوچکترین تردید مجازات ساقط می‌شود. جالب‌ترین این که مثلاً درباره زنا که چهار شاهد باید وجود داشته باشد، اگر مثلاً سه شاهد به قاضی مراجعه کنند و نسبت به زنا کسی شهادت دهند شاهدان مجازات می‌شوند، حتی اگر ادعا کنند که شاهد چهارم نیز وجود دارد قاضی منتظر آمدن شاهد چهارم نمی‌شود. اینها نشان می‌دهد که قاضی نباید در صدد اثبات جرم دیگران باشد. مردم نیز حق ندارند تلاش کنند جرم دیگران را اثبات نمایند مگر آن که حقی از کسی ضایع شده باشد که در این صورت صاحب حق مجاز است برای اثبات حق خود تلاش کند. احکام متعددی در فقه بیانگر آن است که قاضی تنها باید بر اساس علم یعنی قطع حکم کند.

راه‌های رسیدن به علم برای همه یکسان است، اگر قاضی راه دیگری دارد که مردم عادی ندارند باید دید آن راه چیست؟ راهی که قاضی دارد تا نسبت به موضوعی علم پیدا کند چه راهی است که دیگران فاقد آن هستند؟ و یا قاضی خود باید شاهد موضوعی بوده و مدارکی دیده و اقرارهایی را شنیده باشد، این همان راه‌هایی است که همه انسان‌ها می‌توانند از طریق آن به علم برسند، اگر غیر از این باشد نادرست است و نام گمان و وهم را علم گذاشته‌ایم و به وسیله آن انسان‌ها را مجازات و آزار و اذیت می‌کنیم. ظلم نمی‌تواند موجب اجرای عدالت شود و انسان‌ها با ظلم‌رهای نمی‌یابند. اگر برخی از انسان‌ها هم در مقطعی به طور موقت نجات یابند، ناامنی دامنگیر جامعه خواهد شد، از این رو باید راه دیگری پیدا کنیم. برخی در گذشته و امروز با توجهات و فواید احتمالی که می‌تواند بر شکنجه مترتب

باشد، شکنجه را توجیه کرده و تلاش داشته از آن استفاده کنند، بویژه صاحبان قدرت. اما در عمل نتایج مثبت و مفیدی ندارد. به نظر من برای رسیدن به اطلاعات مفید باید راه‌های دیگری را برگزینیم و این روش باید در کشور ما ملغی شود. در مورد شکنجه‌های سیاسی هم باید گفت حکومتی مرتکب شکنجه می‌شود که پایگاه مردمی ندارد؛ زیرا اگر چنین بود و بیشتر مردم حامی و مدافع حکومت بودند، عده مخالفان حکومت بسیار اندک بود و این عده نمی‌توانستند تهدیدی جدی برای یک حکومت باشند. وقتی حکومتی مرتکب شکنجه در حد گسترده می‌شود، نشان دهنده احساس بی‌ثباتی یا مدیریت ضعیف در حکومت است. به طور کلی باید گفت بازجو قاضی نیست و جلسه بازجویی، جلسه محاکمه و دادگاه نیست. اثبات جرم به این شیوه به طور کلی نادرست است. ممکن است گفته شود برای جلوگیری از دروغ‌گویی و یا برای مجازات دروغ‌گویی شکنجه می‌کنیم، اما در قانون چنین چیزی وجود ندارد. جرم رفتاری است که ما در حق دیگری به ناحق انجام می‌دهیم، مانند تهمت زدن که ما به شخص دیگری اتهام ناروایی وارد می‌کنیم. دروغ اگر چه رفتاری غیر اخلاقی است، اما جرمی قانونی نیست که بخواهیم برای آن مجازاتی در نظر بگیریم، زیرا خود فرد می‌داند که دروغ گفته یا نه. زمانی ممکن است شخص حرفی بزند که خلاف واقع، اما ناشی از جهل و اشتباه او باشد و دیگری تصور کند این دروغ است.

در مورد مخالفت با حکومت‌ها و اعمال فشار به مخالفان هم باید بگویم حکومت بی‌نفسه و مستقل از مردم حقوقی ندارد و هیچ نظامی مستقل از مردم، شخصیت و هویتی ندارد. نظام ساختار حکومتی است که مردم آن را تعیین می‌کنند. ساختار حکومت چیزی نیست که به خودی خود در مقابل یک ملت قرار گیرد و ملتی با گروهی و یا حتی یک نفر از مردم قربانی آن شوند؛ چنین چیزی نه توجیه عقلی دارد و نه شرعی. مردم می‌توانند نظامی را بپذیرند یا نپذیرند و نپذیرفتن یک حکومت

شرعاً به هیچ عنوان جرم نیست، زیرا ساختار حکومت‌ها بشری است و انسان‌ها به تبع عقل و تجربه خود در طول تاریخ ساختارهای گوناگونی را برای حکومت تعریف کرده‌اند، هر چه پیش می‌رویم این ساختارها هم تغییر می‌کند و به خودی خود از نظر شرعی ارزش ندارد، تا به آن بهانه بتوانند افرادی را متهم کنند. مخالفت افراد یا گروه‌هایی با یک ساختار سیاسی جرم به شمار نمی‌آید و در ادیان هم چنین جرمی وجود ندارد.

شکنجه در عمل توسط بازجو انجام می‌شود، اما بازجو اصلاً صلاحیت حکم بردن برای کسی را ندارد. بازجو از نظر قانونی کسی است که می‌پرسد و متهم پاسخ می‌دهد. او پیش از این نه وظیفه‌ای دارد و نه حقی. اگر تناقضی هم در گفته‌ها بود می‌تواند بنویسد و برای پرسش‌های بعدی از آن استفاده کند و نتیجه را به دادگاه ارجاع دهد، اما نمی‌تواند شخص را به چیز دیگری متهم و یا آزار و اذیت کند. در نهایت هم دادگاه و هیئت منصفه در جرایم سیاسی باید تشخیص دهد که جرمی واقع شده یا نه. حتی هیئت منصفه و دادگاه هم در غیاب متهم نمی‌توانند صرفاً به استناد آنچه بازجو نوشته است تصمیم بگیرد و در حق فرد حکم صادر کند، زیرا امکان دارد اینها در شرایطی گرفته شده باشد که شخص تحت فشار بوده است. حتی اگر متهم، خسته یا خواب‌آلود، گرسنه و بیمار باشد و او را بازجویی کنند،

آنچه در منابع فقهی آمده مبتنی بر قوانین، آداب و سنن معمول و جاری در زندگی مسلمانان اولیه است، یعنی آنان نیز عقلاً توجه داشتند که تا جرمی ثابت نشود نمی‌توان شخص را هر چند متهم باشد مجازات کرد و آنان نیز در اثبات جرم متناسب با شرایط علمی و فرهنگی جامعه خود دقت‌هایی را به کار می‌بردند

پاسخ‌هایی که در این شرایط داده می‌شود نمی‌تواند مستند یک حکم انسانی و قانونی قرار بگیرد. این رفتارها عادلانه نیست، اما حکومت‌ها با سوء استفاده از قدرتی که مردم به آنها واگذار کرده‌اند ممکن است کارهای زیادی انجام دهند. این که از کسی با اکراه و اجبار در هر اتهامی بتوان اعتراف گرفت کاملاً مردود است، حتی یک فقیه هم چنین چیزی را تأیید نکرده و در یک مورد نیز قائل به استناد نشده است، مثلاً این که در فلان جرم و یا حتی قتل می‌توان متهم را تحت فشار قرار داد و شکنجه کرد و یا شکنجه را دسته‌بندی کرد و گفت تا این حد شکنجه مجاز است، در منافع فقهی وجود ندارد. اگر کوچکترین چیزی در این خصوص در فقه وجود داشت، اکنون می‌توانست بهانه مهمی برای برخی افراد باشد، اما خوشبختانه چنین چیزی در فقه وجود ندارد. اگر بهانه‌ای هم برخی برای خود درست کرده‌اند، هیچ ربطی به فقه و شرع ندارد.

روش بازداشت افراد باید با احتیاط و احضار به قانونی و با ذکر اتهام باشد، یعنی شخصی که می‌خواهد به دادسرا پاسخ دهد، باید بداند به چه منظوری می‌رود و در صورت تمایل متهم باید با حضور وکیل باشد. این که نیمه شب به منزل افراد بیایند و خانواده شخص را آزار و اذیت کنند و شخصی که اتهام معلومی ندارد را بربندند و ماه‌ها بدون تهیم اتهام و تشکیل دادگاه در بازداشت نگاه دارند، حتی با قوانین خود ما منافات دارد، چه رسد به منابع فقهی. جالب اینجاست که بسیاری از قوانینی که در منابع فقهی وجود دارد مربوط به دوره جاهلیت پیش از اسلام است، اما در این گونه موارد بسیار مترقی است. در این منابع به هیچ وجه شکنجه جایز دانسته نشده است. در دوران جاهلیت شکنجه مجاز نبوده و در حق شخص متهم، بدون مدرک، جرمی اثبات نمی‌شده و بازداشتی هم در کار نبوده است. ضمن آن که متعارف شدن یک ظلم موجب نمی‌شود که آن ظلم توجه‌پذیر باشد، این کار از اصل ایراد دارد و در مورد کسی که هنوز جرمش اثبات نشده نمی‌توان مجازات اعمال کرد. استفاده از زندان

انفرادی در حق کسانی که متهم هستند ظلم و شکنجه است، در حالی که نمی توان نسبت به متهم هیچ گونه شکنجه ای اعمال کرد. متهم کسی است که هنوز اتهامش اثبات نشده و به مرتبه مجرم نرسیده است تا بتوان او را مجازات کرد چه رسد به این که او را شکنجه کنیم.

شکنجه آزار و اذیتی مازاد بر مجازات و حتی پیش از اثبات مجازات است. زندان انفرادی شیوه و رفتاری ظالمانه است، یعنی حتی اگر جرم کسی هم ثابت شد، هیچ گاه نباید مجازات سولول انفرادی را اعمال کرد. اگر برای کسی زندان و حبس به عنوان مجازات تعیین شده باید به زندان عمومی برود. در قانون اساسی هم برای بازداشت موقت کسی که جرمش ثابت نشده حداکثر ۲۴ ساعت را تعیین کرده اند و دلیل آن این است که حتما مدارک و اسنادی در دست قاضی است که به استناد آنها حکم می کند تا متهم را بازداشت کنند. اگر جز اینها باشد منشأ آن قدرت طلبی و حفظ منافع است و هدف آن اجرای عدالت نیست، زیرا اگر چنین باشد بشر از قرن ها پیش به این نتیجه رسیده که اجرای عدالت، امنیت و نظم در جامعه با اجرای قانون به صورت نسبی امکان پذیر است، یعنی این راه حلی است که انسان به تجربه به آن رسیده و تلاش کرده بر روی این دستاورد مجلس، قوه قضاییه و دادگاه درست کند و تفکیک قوا قائل شود و بر عدالت قاضی تأکید بسیار شده است. این یک دستاورد بشری بسیار با ارزش است که بشر برای رسیدن به امنیت عمومی،

نظم اجتماعی و عدالت نسبی به اجرای قانون رسیده است. ما شاهد این موضوع در دوران پیامبر اکرم نیز هستیم و حتی پیش از اسلام هم قبایل گوناگون در حجاز هر یک قوانینی داشتند. یک قبیله هم اگر بخواهد نظم و امنیت داشته باشد، باید یک سری قوانین را رعایت کند. هر قدر این جامعه گسترده تر شود این مسئله جدی تر می شود. اگر قانون نادیده گرفته شده و زیر پا گذاشته شود، نتیجه آن هرج و مرج خواهد بود. در یک قبیله ۱۰۰ یا ۲۰۰ نفره هم اگر قانون نادیده گرفته شود دچار هرج و مرج می شود و در همان دوره هم با این مسئله برخورد جدی می شد و اگر کسی از آن قوانین نانوشته تخلف می کرد، جرم به شمار می آمد و شخصی که مرتکب این جرم می شد مجازات می شد، یعنی مردم برای حفظ زندگی و نظم زندگی خود با آن جرایم مقابله می کردند. در دوره پیامبر هم نسبت به این مسئله توجه بیشتری شد و انسان ها به سوی نظم، عدالت، امنیت و اجرای قانون حرکت کردند.

شیوه زندگی اعراب و قبایل در آن دوران (همان طور که در مقاله محارب کیست و مجازات محارب چیست؟ (شماره ۶۰) نوشتم) تاخت و تاز و غارتگری بود. هر قبیله ای قوی تر بود، قبیله ضعیف تر را مورد غارت قرار می داد و اموال آن را به غنیمت می گرفت و زنان و کودکان را به بردگی می برد. اسلام این مسئله را محاربه یا خدا خواند و گفت انسان هایی که مرتکب این رفتار شوند محارب هستند و باید

مجازات شوند و مجازات سختی هم برای اینها در نظر گرفت.

اسلام تلاش کرد تا شیوه زندگی مدنی را به انسان بیاموزد و به ما آموخت که اگر می خواهیم در کنار هم زندگی کنیم باید حقوق یکدیگر را رعایت کنیم و به حق حیات یکدیگر احترام بگذاریم. در قوانین زیادی این موضوع دیده می شود، برای نمونه وقتی یک قبیله یا قبیله ای دیگر می چنگید، قبیله ای که اسم و رسم بیشتری داشت و برای خود منزلت بیشتری قائل بود، در برابر کشته های خود از قبیله مقابل غرامت می خواست و می گفت در برابر هر نفر از قبیله ما باید ده نفر از شما کشته شود یا فدیة ده نفر پرداخت شود. اما اسلام گفت یک نفر در برابر یک نفر (النفس بالنفس) جان با جان و انسان با انسان برابر است و حتی بالاتر از آن برده با آزاد و زن با مرد برابر است. اسلام این پیام ها را آورد، اما متأسفانه بسیاری از این پیام ها تحریف شد. این پیام برای این داده شد تا روش زندگی انسان ها تغییر کند و انسان ها از توحش و غارتگری خارج شوند و به یک زندگی معقول، مدنی و انسانی برسند و در کنار هم با حقوق برابر زندگی کنند.

در پایان باید تأکید کنم به عنوان کسی که همواره مخالف شکنجه بودم و خواهم بود، امیدوارم روزی برسد که شکنجه در هیچ جای جهان وجود نداشته باشند و برای برقراری امنیت در همه کشورها راه های صحیح و درستی پیدا کنیم.

ترور دکتر مجید شهریاری و دکتر فریدون عباسی، استادان دانشکده مهندسی هسته ای دانشگاه شهید بهشتی را محکوم کرده و شهادت دکتر شهریاری را به جامعه علمی ایران تسلیت می گوئیم، باشد که شاگردانش ادامه دهنده راه او باشند.

چشم انداز ایران

خواهندگان محترم نشریه

با ارسال نظرات و پیشنهادات خود، ما را در هر چه پر بارتر کردن نشریه یاری کنید

meisami40 @ yahoo . com